

فوریه  
۲۰۲۶

## آشوب درون ماندگار بدون افقِ بدیل در خاورمیانه

همایون عباسی



## دوئل یا ستیز مزمین

جنگ ۱۲ روزه ایران و اسرائیل را می‌توان پایان چندین دهه کشمکش و جنگ نظامی-امنیتی نیابتی و پنهان و همزمان آغاز دوره‌ای تازه از صلح مسلح و بازبینی سیاست کلان نسبت به موجودیت همدیگر دانست. چندین دهه ایران و اسرائیل با ابزارهای گوناگون سعی در تضعیف و ضربه زدن به همدیگر داشتند. از جاسوسی از هم و ترور شخصیت‌های علمی-نظامی یکدیگر تا ضربه‌های امنیتی مانند پرونده اتمی ایران که در برجسته‌ترین و پرهیاهوترین مورد، به سرقت اسناد زیادی از پروژه‌های اتمی ایران توسط اسرائیل می‌توان اشاره کرد. ایران در عصر-جمهوری اسلامی با پی‌گیری نوعی سیاست منطقه‌ای که بعدها به محور مقاومت یا هلال شیعی معروف شد به شکل دادن به گروه‌های دولتی و فرودولتی همسو با خود در منطقه کمک کرد که تامین‌کننده منافع ایران در مقابل اسرائیل باشند. حمایت پرهزینه از حزب‌الله لبنان و تلاش برای مداخله در سیاست این کشور، تلاش برای حفظ خونین حکومت اسد در سوریه، نفوذ در دولت عراق و گروه‌های شیعی مانند حشدشعبی و حوثی‌ها در یمن، همگی پروژه‌های دکترین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقه در تقابل با اسرائیل و سایر رقبای ترک و عرب منطقه بودند که ویژگی اصلی آنها علاوه بر هزینه‌های گزاف، دشمن‌تراشی یا برانگیختن واکنش‌های

تقابلی در میان دولت‌های منطقه بوده است. طنز ماجرا آنجاست در این برانگیختن حس ترس از تهدید ایران برای دولت‌های منطقه‌ای از جمله کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، به شکلی مستقیم یا غیرمستقیم خود اسرائیل و آمریکا هم با اهداف متناقض و متفاوت نقش داشتند. آمریکا در برابر تعهد نسبی به حفظ ساختارهای پادشاهی کشورهای عربی، همزمان به ادغام آنها در سرمایه‌داری جهانی کمک کرده، با دامن‌زدن به تهدید ایران ضمن احداث پایگاه‌های نظامی متعدد در منطقه، به بازار فروش تسلیحات نظامی خود رونق بخشیده است. با بالادست شدن طیفی افراطی در سیاست ایران حداقل در ۲۰ سال اخیر، ایران از رویکرد سنتی خود با همسایگان فاصله گرفت و خود هم نقش داشته در دامن‌زدن به دشمن‌انگاری ایران در میان کشورهای عربی همسایه. پیچیدگی چندلایه و غیرخطی ویژگی عصر جدید لابی‌رنت تحولات خاورمیانه است و مختص به ایران نیست. اوج این پیچیدگی چندلایه، تلاقی و تضاد منافع تودرتو و آنتروپی زیاد را در اوج خود در یک دهه گذشته در میدان بحران سوریه می‌توان دید. جدل کریدورها محرک کلان و نوظهور جهانی بود که معادلات و مناسبات قدرت را از چین تا اروپا به لرزه درآورد و منجر به بازترسیم سیاست‌ها شد. جدل کریدوری در کنار جدل امپریالیستی قلمرو میان چین و آمریکا خود را در مکان‌ها و شکل‌های متفاوتی از جمله جنگ و رقابت اقتصادی-سیاسی نشان داده است. به ندرت می‌توان رقابت، جنگ یا تنش

سیاسی در جهان نمونه آورد که به شکلی زیرمجموعه رقابت چین-آمریکا نباشد. فرقی نمی‌کند جنگ در اوکراین یا خاورمیانه باشد، تنش در تایوان یا رقابت تکنولوژیک و جنگ تعرفه‌ها. از پس لرزه‌های اولیه این صف‌آرایی دو امپراتوری که همزمان است با نشانه‌هایی از ظهور احتمالی بلوک‌های چندقطبی در آینده، تلاش برای قطع شاخه‌های نیابتی محور مقاومت ایران در منطقه است که به طور جدی از هفت اکتبر در فلسطین شروع شد، به لبنان کشیده شد، با فشار به روسیه برای خروج یا بی‌تفاوتی در سوریه در قبال ایران ادامه پیدا کرد و در یک سلسله اتفاقات سینمایی کوتاه‌مدت نقطه پایانی به بیش از یک دهه کشتار در سوریه با سرکار آمدن شاخه‌ای بنیادگرا از القاعده سابق و سقوط اسد گذاشت؛ آمریکا و اسرائیل به این مقدار انزوای ایران رضایت ندادند و فشارها به دولت مرکزی عراق برای پایان یا تضعیف و محدودیت گروه‌های نیابتی ایران مانند حشدشعبی ادامه دادند. اگر همه این اتفاقات را لایه‌لایه در نظر بگیریم از بیرون به داخل یک دایره استعاری به نام حوزه نفوذ قدرت و تهدید ایران برای اسرائیل، حمله نظامی اسرائیل به ایران، رسیدن به مرکز این دایره یعنی خود دولت تهران بود. یعنی اسرائیل با اطمینان از قطع یا تضعیف ابزارها و امکانات تهدید منطقه‌ای ایران که یکی‌یکی آنها را از میان برداشت و با محاسبه‌ای پیچیده و نفوذ اطلاعاتی گسترده، اعتماد به نفس حمله نظامی مستقیم به ایران را پیدا کرد و در یک بازه 12 روزه اهداف نظامی زیادی را

هدف قرار داد. در دل این بستر می‌توان مقطع کنونی را با وجود تهدیدها و هیاهوی زیاد به رهبری آمریکا برای جنگ مجدد و سایر تحولات، مقطع موقت آرامش نسبی مرحله اول تقابل مستقیم ایران و اسرائیل به حساب آورد. این تحلیل متکی به نگاه به ماتریسی- پیچیده‌تر است که اسرائیل تنها منابع تهدید خود را ایران و اسلام‌گرایان شیعه نمی‌بیند. مثلث بالقوه یا بالفعل تهدید اسرائیل، ترکیه و جبهه سنی دولتی و بازیگران فرودلتی مزدور آن، مجموعه‌ای از کشورهای عربی به رهبری عربستان و در نهایت ایران چه به تنهایی چه با گروه‌های تضعیف‌شده نیابتی خود در منطقه، هستند. از این منظر بازی مقطعی اول اسرائیل با ایران در این مرحله تمام شده است و هنوز ابعاد مرحله بعد تقابل ایران و اسرائیل به حد کافی روشن نیست.

## نوع‌ثامنیسم جهادی

سطح بعدی بازگشت دوباره به میدان سوریه است که از لحاظ جغرافیایی پیوستگی کامل با جغرافیای اسرائیل دارد. یک دولت بنیادگرای سنی در همسایگی اسرائیل، به همان اندازه ایران و شاید بیشتر، برای اسرائیل خطرناک و ترسناک است. ترکیه به رهبری اردوغان و حزب اخوانیست عدالت و توسعه با همراهی شریک ثروتمند عرب خود یعنی قطر و در سطوحی دیگر اردن و مصر، با وجود روابط اقتصادی و اشتراک منافع در

حوزه‌هایی ولی رقیب و به زبانی دیگر دشمن ایدئولوژیک هم محسوب می‌شوند و اسرائیل به خوبی به این امر واقف است. ترکیه از زمان ظهور و گسترش داعش در منطقه و در دوره حمله به سوریه به شکلی مستقیم و غیرمستقیم از گروه‌های اسلام‌گرای زیادی در سوریه حمایت کرد. جدا از سیاست نوعثمانیسم ترکیه در منطقه و همچنین خط اسلام‌گرای حزب حاکم، یکی از دلایل سیاست‌های ترکیه در سوریه، به دشمنی دیرینه و کهنه آن با کوردها در خاورمیانه برمی‌گردد. دشمنی با هر کوردی در هر جایی از منظومه شمسی، سیاست نوشته یا نانوشته تمام دولت‌های ترکیه جدید در این یک قرن بوده است. فرقی نمی‌کند مخالفت با تشکیل اقلیم کوردستان عراق بعد از حمله آمریکا به عراق دوره صدام باشد، کوردهای بی حقوق درون جغرافیای سیاسی خود ترکیه باشد یا کوردهای تعریب‌شده قربانی دوران بعثیسم حافظ و بشار اسد یا دوره داعش. از این منظر در دوران حمله داعش به روژئاوا ترکیه خرسند از شکست احتمالی کوردها بود. آمریکا بعد از آزمودن ناموفق تعداد زیادی گروه ریز و درشت در ساختار اپوزسیون سوریه حتا جبهه النصره، در نهایت برای مقابله با داعش به همپیمانی نظامی و ائتلاف به کوردها رسید. یک جو جهانی در حمایت از کوردها شکل گرفت و در نهایت به شکست نسبی داعش منجر شد. کوردها در روژئاوا خلافت داعش را شکست دادند با هزینه 15 هزار کشته از نیروهایی خود و ده‌ها هزار داعشی—زندانی از ملیت‌های مختلف در دنیا

که هیچ دولتی حاضر به پذیرش شهروندان خود نبود. حمایت آمریکا از کوردها نسبی، مقطعی و لرزان ادامه پیدا کرد. در جریان اشغال عفرین در روزناوای کوردستان آمریکا سکوت کرد، ترکیه با حمایت ناتو عفرین را به خاک و خون کشید و در نهایت اشغال و گروه‌های بنیادگرای مزدور خود را در آنجا ساکن کرد. جنگ در سوریه بیش از یک دهه به طول انجامید تا در نهایت بازیگران اصلی به سقوط اسد رسیدند. گروه تحریرالشام و رهبر آن یعنی جولانی که از تروریستانی بود که دولت آمریکا برای او جایزه تعیین کرده بود، تحت حمایت ترکیه، کشورهای عربی و چراغ سبز آمریکا به قدرت رسید. بعدها در کاخ سفید و پایتخت‌های اروپایی هم از او استقبال و به آغوش کشیده شد. واکنش اولیه اسرائیل به این تحولات، بمباران تجهیزات نظامی سنگین به جا مانده از دولت اسد مخصوصاً توان نیروی هوایی سوریه بود. می‌توان گفت در ۷۲ ساعت اولیه خوشحالی منطقه و جهان از سقوط دیکتاتوری اسد، اسرائیل مشغول بمباران مناطق مختلف سوریه بود. کوردها اما بر خلاف جهانیان حسی-متناقض داشتند. هم خوشحال بودند هم مضطرب، چون محتوای دولت جدید با دولت اسد، دولت ترکیه و داعش در برخورد با کوردها تفاوت زیادی با هم نداشتند. زنگ خطر زمانی بلندتر به صدا درآمد که میدان‌دار دولت جدید سوریه، مقامات نظامی و امنیتی بلندپایه ترکیه یعنی دشمن کلاسیک کوردها شدند. اینجا قابل پیش‌بینی بود که دیر یا زود به هر بهانه‌ای جنگی تازه برای

نابودی تجربه خودمختاری دموکراتیک کوردها از سوی دولت مرکزی موقت سوریه یعنی جبهه جهادی القاعده سابق شروع خواهد شد.

## صلح شکننده

اما در سطحی کلان‌تر و تاریخی‌تر مسئله و مشکل اسرائیل با اعراب بر سر فلسطین است. رابطه اعراب با اسرائیل از زمان شکل‌گیری، فراز و نشیب‌هایی زیادی داشته و برای اعراب جنگ و گاهی تحقیر هم داشته است. در نیم‌قرن اخیر به علت تغییر ساختار اقتصادسیاسی کشورهای حاشیه خلیج و به تبع تغییر نگرش آنها به سیاست و روابط بین‌الملل و از همه مهمتر امنیت داخلی کشورهای خود با ساختار خانوادگی و پادشاهی و همچنین امنیت صادرات نفت، رویکرد اعراب نسبت به همسایگان خود رویکردی محافظه‌کار و غیرتقابلی یا حداقل غیرمستقیم بوده است. هر چند در دوره جدید، قطر حامی خیلی از گروه‌های اسلامی بنیادگرا در منطقه، امارات و عربستان هم به شکلی متفاوت در حال قلمروزایی حوزه نفوذ خود برای نمونه در یمن هستند. در سال‌های اخیر آمریکا تلاش زیادی برای نزدیکی اعراب و اسرائیل داشته و در نهایت در جدل کریدوری موجود اعراب هم بازیگر برخی از این کریدورهای آینده خواهند شد و قطعاً کریدوری که هند، کشورهای عربی به خصوص عربستان و اسرائیل را در مسیر خود داشته باشد با پشتیبانی آمریکا، شانس اجرایی-امنیتی بالایی در

آینده خواهد داشت. عربستان در جایگاه قدرتی منطقه‌ای در کنار رقابت هژمونیک با دو قدرت دیگر یعنی ایران و ترکیه، در میان کشورهای عربی به نوعی جایگاه پدرخواندگی یا حداقل نقشی— برجسته دارد. حمله نظامی مستقیم اسرائیل به ایران پیامی دوگانه داشت. از سوئی به نوعی تهدید غیرمستقیم اعراب بود، کشورهایی که در تمام این سال‌ها با تحریک آمریکا به نظامی‌گری و تجهیز بیشتر، ایران را اصلی‌ترین تهدید خود می‌دانستند، با این منطق که وقتی اسرائیل به ایران حمله نظامی می‌کند در صورت لزوم اسرائیل می‌تواند به این کشورها هم حمله مستقیم داشته باشد، همانطور که به بهانه حضور سران حماس این تابورا هم شکست و به قطر حمله کرد. از سوئی دیگر در کارکردی متناقض باعث دلگرمی و آرامش کشورهای عربی و در راس آنها عربستان از تهدید جدی ایران شده که اسرائیل به اندازه کافی آن را تضعیف کرده است. شاید یکی از نشانه‌های این موضوع طفره رفتن یا دوری عربستان از طرح صلح با اسرائیل باشد. البته این مسئله به معنای یک‌دست بودن منافع و سیاست‌های کشورهای عربی نیست همانطور که در خوانش از اسلام سیاسی و روابط قدرت اختلاف و جبهه‌بندی‌هایی دارند، جدی‌ترین نمونه آن اختلافات عربستان و قطر در این سال‌ها بوده است. یا به این معنا هم نیست کشورهای عربی دیگر از جانب ایران احساس تهدید نمی‌کنند، تلاش‌ها و لابی‌گری برخی از کشورهای عربی برای راضی کردن ترامپ به منظور جلوگیری از حمله

ادعایی به ایران در اواخر ژانویه نشانه‌ای از اهمیت این تهدید بر منطقه است.

## شبح بی‌پایان کوردستان

ملت تکه‌پاره و بی‌دولت کورد، با احزاب رنگارنگ چپ و ناسیونالیست و مردمی با اکثریت مسلمان و اقلیتی از تمام ادیان آسمانی و عرفی موجود را می‌توان تجسد فاجعه و تروما نامید. کوردها هر راه و تفکری را برای رهایی امتحان کرده‌اند و در نهایت مرگ، شکست و سرخوردگی نصیبشان شده است. مشکل کوردها این نبوده که مسلمان، مارکسیست، ناسیونالیست، سوسیالیست یا جنگجو و مبارز راستینی نبوده‌اند، اتفاقا در هر کدام سرآمد دوران خود بودند. یا مشکل این نبوده کوردها برای رهایی و رسیدن به حقوق اولیه به اندازه کافی مبارزه نکرده‌اند یا هزینه نداده‌اند، ردپای بسیاری نسل‌کشی- یا قتل‌عام و کشتار آنها، پر بودن زندان دولت‌های منطقه از فعالین سیاسی کورد و جمعیت چند میلیونی مهاجر کورد در اروپا و منطقه تنها نشانه کوچکی از مسیر خونینی است که این ملت تا به حال آمده است. مکاتب و ادیان در خاورمیانه برای دولت-ملت‌های ترک، عرب و فارس ابزار بوده در حالی که برعکس، کورد برای این مکاتب و ادیان خود تبدیل به ابزار می‌شود. یعنی ادیان برای دولت-ملت‌های منطقه در ترکیب با ناسیونالیسم آنها، به تثبیت ساختارهای قدرت یاری رسانده است در

حالی که کوردها نسبتی اعتقادی و منفصل با ملیت خود با این ادیان و مکاتب داشته‌اند. نظام گفتمانی این دولت-ملت‌ها در کنار نسخه استحاله‌شده و خاورمیانه‌ای مکاتب و ادیان مختلف تبدیل به سیاهچاله‌ای برای ادغام موجودیت کورد، انسان‌زدایی، بی‌حقوقی، تعلیق و حاشیه‌شدگی دائمی از آن شده است. وضعیتی که کورد در آن مبارزه می‌کند، می‌جنگد، نسل‌کشی می‌شود ولی در تقسیم کیک دستاورد در میز سیاست پیشاپیش حذف و محروم شده است. این توصیف نه تنها به دنبال رمانتیزه کردن تراژدی کوردی نیست بلکه به ناکافی بودن آن از نظر سیاسی و سایر عوامل مانند پویایی‌های طبقاتی-سازمانی درونی کوردها و اشتباهات استراتژیک آنها واقف است. در میدان سیاسی خاورمیانه از نفرت ژئوپولیتیک برای کوردها سخن می‌گویند، از بین‌المللی بودن مسئله کورد، از راه‌کارهای فدرالیستی، کنفدرالیستی یا دولت مستقل کوردستان اما همگی به دلایل و موانع مختلف در نهایت به بن‌بست ختم می‌شود. در مورد روژئاوا، مردم این قسمت از کوردستان با هزینه‌ای گزاف داعش را از منطقه پاکسازی کردند، قبلاً تحت شدیدترین تعریب حکومت اسد هویت‌زدایی شده بودند ولی الان نظم جدید منطقه، حکومت جهادپرست‌های سابق القاعده را به آنها با ارزش‌های دموکراتیک ترجیح می‌دهد. اینجاست که حتا در میان خود کوردها دوباره پاسخ‌های دم‌دستی فروخته‌شدن توسط قدرت‌ها، خیانت داخلی یا کار نکردن یک ایدئولوژی یا مکتب یا ادعا مانند «همزیستی

خلق‌ها» احضار و زنده و عوامل به آنها تقیل داده می‌شود. وقتی نصف قلمرو اقلیم کوردستان باشور با ساختاری ناسیونالیستی اشغال می‌شود یا روزئاوا با ایدئولوژی چپ، یعنی باید ریشه مشکل را در سیاست کلان قدرت‌های بزرگ، محدودیت‌های جغرافیایی، توازن قوا و بازی‌های ژئوپولیتیک جست نه عاطفی کردن پدیده زمخت سیاست. در سوی دیگر می‌بینیم در ترکیه پروسه‌های صلح بازیچه انتخاباتی دولت‌ها هستند، در عراق جدلی بی‌پایان با دولت مرکزی و هر بار تضعیف تجربه کوردی و در ایران در مقام پیش‌مسئله باقی مانده است. کوردها کجای مثلث تهدیدهای اسرائیل یعنی ایران، اعراب و ترک‌ها قرار دارند؟ واقعیت انضمامی اما تلخ این است کوردها با وجود راه سخت پیش آمده و پتانسیل عظیم نه به کارتی قوی تبدیل شده‌اند و نه به مقام بازیگر یا شریکی استراتژیک برای قدرت‌های بزرگ رسیده‌اند. کوردها تجربه معامله اوکراین را پیش‌روی خود دارند که خیلی از نداشته‌های کوردها را داشت- دولت، حمایت بین‌المللی، ارتش، بمب اتم، نیروی هوایی- و بازهم در رقابت کلان قابل معامله- قابل فروش شد. اما اسرائیل شاید در عصر- ترامپ و با همکاری اروپا، حاکمیت جهادی‌ها و حضور ترکیه در بیخ گوش خود را به سلاخی کوردها ترجیح داده ولی در بلندمدت شبیح غول اسلام‌گرایی بنیادگرا را بر فراز خود خواهد دید، روزی که با حسرت به تجربه از دست رفته کوردها و دشمن سنتی خود یعنی ایران فکر کند. منطقه و جهان در دوران آنتروپی پیش از

بلوک‌بندی جدید قرار گرفته که سیال است، وضعیتی که قرار نیست آشوب در آن پایانی داشته باشد ولی مهندسی نظم موجود قطعاً قربانیان زیادی خواهد داشت. سویه‌های هولناک خشونت عریان رویارویی امپراتوری‌ها امید چندانی برای جنبش‌های مردمی و از پایین باقی نگذاشته است هرچند تاریخ مملو از بازگشت ادواری مقاومت‌های سرکوب‌شده است.

